

در حال دویدن به سمت کفشم که از پام در اومده بود، بودم که ناگهان صدای عجیبی شنیدم. انگار سیاره ها داشتند بهم برخورد میکردند. گوشم، سوتی کشید، دست هایم را روی گوشهایم قرار دادم. نزدیک بود گوشهایم را از دست بدهم! صدای آزار دهنده ای بود، ناگهان چیزی بر روی زمین فرود آمد که شبیه سیاره زحل بود، مطمئن نیستم اما احساسی به من می گفت که آن یک سفینه فضایی است! مثل رویا بود کسی از آن سفینه پیاده شد، یک آدم فضایی! حالا دیگر می دانم که آنها وجود دارند! او به سمت من آمد. پاهایش را کج می گذاشت و یکم گیج بود. فکر کنم برای سفینه سواری ای بود که در فضا داشت. شاید آنها قرص ضد تهوع فضایی نداشتند که قبل از راه افتادن بخورن! خلاصه آرام و با صدایی که انگار چند بار تکرار می شد پرسید: به کجا آمده ام؟ شما کی هستید؟ من هم با صدایی لرزان پاسخ دادم: اینجا؟.. این جا.. ایران.. من یک.. ایرانی.. هستم. پاسخ داد: پس موفق شدم! شنیده بودم جاهای دیدنی زیادی داره و همینطور شهر های زیاد، ما الان در کدام شهر هستیم؟ راستی میتونی کمک کنی استراحت کنم و چای بنفش بخورم؟ در جواب گفتم: بله درسته اینجا جاهای دیدنی زیادی دارد و همینطور تاریخ طولانی ای هم دارد. ما در شهر تهران هستیم و اگر قرار باشه کل ایران رو بگردیم تا سال بعد هم تمام نمیشود، در ضمن چای بنفش دیگر چه چیزی است؟ ما از اینجور چیزها نداریم. میتونم چای هل دعوتتون کنم. باهم به کافه رفتیم یک جای دنج روی صندلی های چوبی که هر لحظه صدای قیژ قیژ میداد نشستیم. آن آدم فضایی گفت: یکم از تاریختون تعریف کن. گفتم: خیلی درس تاریخ رو خوب بلد نیستم ولی یک زمانی مغولان همش به ایران حمله میکردن اول چنگیز خان مغول بعد هلاکو خان مغول بعد تیمور، وضع خیلی بدی بود. ایران هم ضعیف شده بود. در کل بخوام از دیدگاه خودم راجع به ایران بگم یک کشور قوی و متحد، کشوری که نسبتا جمعیت زیادی داره، امکانات خوبی داره و همسایگان زیادی دارد. اگر بخواهیم همه چیز را راجع به ایران بدانیم به سال ها مطالعه نیاز داریم آدم فضایی گفت: خیلی جالب است من بخاطر دیدنی ها، گوش دادنی ها، خوردن های این کشور اومدم گفتم: اگر اینجا بمانی مطمئنم بهت خوش بگذره. میتونی با پرسیدن از آدم ها هم کسب اطلاعات کنی. البته قطعا از وجود آدم فضایی جا خواهند خورد.